

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[یکی از مسائلی که از زمانهای گذشته،] مخصوصاً در این دهه‌های اخیر [مطرح بوده] مسئله حکومت فرد یا حکومت اجتماع و به عبارت دیگر ارزش و قیمت اجتماع یا ارزش و قیمت فرد و یا به عبارت دیگر اصالة الاجتماع و اصالة الفردی است که در بین متکلمین و افرادی که امروزه راجع به مسائل اجتماعی و فردی بحث و صحبت می‌کنند دائر و رائج است. مرحوم علامه هم نسبت به این قضیه در تفسیر المیزان مطالبی دارند حالا من فقط مجمل آن را می‌گویم و مفصلش را دیگر طبعاً خود آقایان حتماً باید مطالعه کنند چون مسئله بسیار مهمی هست

سؤال: [در علم] کلام هم مطرح شده؟

جواب: یعنی همین متکلمین امروزی نه اینکه سابق و اینها.

و ما آثاری هم در بین صحبتها در گذشته می‌بینیم، فرض کنید در وقتی که مفسرین راجع به قضیه حضرت یونس و حوت صحبت می‌کردند، در آنجا این مسئله مورد نظر قرار گرفته که در وقتی که یک جامعه‌ای در خطر هست فرد باید خودش را فدای جامعه بکند یا اینکه این قضیه در بعضی از ابواب فقهی مد نظر قرار گرفته، مانند جهاد، جایی که یک حکومتی در خطر هست و کفار یک عده خاصی از مسلمین را بعنوان وقایه برای خودشان قرار دادند، در آنجا انسان باید آنها را بکشد و بعد به کفار حمله کند و امثال ذلک. در بسیاری از موارد دیگر، در اینجا این مسئله اصالة الفرد و اصالة الاجتماع، در مطالب مختلفی مورد نظر هست. امروز هم که خب بر این اساس، بنا را بر مسئله دموکراسی و حکومت اجتماع بر فرد قرار دادند و اغلیت و اکثریتی را که ما از آن تعبیر به اجماع یا شهرت می‌کنیم، آنها هم به نحوی نسبت به این مسئله نظر دارند. البته در بحث شهرت و اجماع، اجماع به این نحوی که در السنة اصولیون مطرح است، به یک همچنین نحوی ما اصلاً حتی شاید یک مورد هم برایش نداشته باشیم، به جهت

اینکه آن اجماعی که می‌گویند باید حکایت از قول معصوم بکند تمام این اجماعها همه مستند روایی و فقهی دارند و روی این حساب...، مخصوصاً اینکه تمام اجماعاتی که بعد از مرحوم شیخ طوسی هست همه آنها مستند به کلام مرحوم شیخ است و حتی بعضی از آنها هم اعتراف کردند بر اینکه جرأت مخالفت با فتوای مرحوم شیخ را اصلاً نداشتند! خب این چه اجماعی است که مستند به رأی یک فقیه باشد؟!

و همین طور ما وقتی که در این موارد اجماع شیخ طوسی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که ایشان همین طوری گفته به اجماع طائفة الامامیه! اصلاً حالا یکدانه‌اش [را هم ندیده‌ها!] بعد نگاه می‌کند می‌بیند ابن زهره آنجا خلاف کرده، این چکار کرده، اون چکار کرده، می‌گوید الا فلان، الا فلان، بعد معلوم می‌شود در اینجا منظور از اجماع، خودش است! اجماع طائفه یعنی آن رأی مشهور در اینجا هست.

فلهذا ما اصلاً نمی‌توانیم به موارد اجماع تکیه کنیم و هر جا اگر مطلبی دیدید که اجماعی بود باید به سراغ مستند بروید و بدون هیچ گونه ترسی ولو اینکه نظر مخالف با اجماع داشته باشید باید به آن نظریه عمل کنید. اجماع از نظر ما حجت نیست. همین طور شهرت...

سؤال: اگر اجماعی هم باشد معلوم نیست حاکی از قول معصوم باشد

جواب: بله، همین طور است

سؤال: ...

جواب: بله من همین را عرض می‌کنم که این اجماع با توجه به این نحوه اجماعی که ما دیدیم، این هیچ برای ما حجت نیست لعل اینکه شاید خیلی‌ها مخالفت کرده باشند، چطور اینکه اجماع تا زمان مرحوم محقق بر نجاست ماء بئر بود، مرحوم محقق آمد گفت و فی نجاسة ماء البئر تردد، خب الآن آمد اینجا مخالفت با اجماع کرد و ما خیلی موارد می‌بینیم که فقهاء می‌آیند مخالفت با اجماع می‌کنند و کسی حرفی نمی‌زند، این دلیل بر این است که این مسئله حتی بین خود اینها هم محل برای تأمل است، حتی در روایات و اینها حالا که...، البته جایش نیست، ما یک وقتی با مرحوم آقا راجع به کارها و افعالی را که جاهل با توجه به قصور نه تقصیر، انجام داده خب این اجماعی است که لازم نیست اعاده بکند و... لولا این جهت...، باز در اینجا خلاصه صحبت‌ها این بود که ما مدارک فقهی برای این قضیه داریم نه اینکه فقط یک مسئله اجماعی باشد که تدارک به قضائش لازم نیست و این در حال جهل است، و به روایاتی که در این زمینه آمده از باب حدیث منة و امثال ذلک که اینها همه دال بر این هستند که اگر احکامی از روی قصور انجام بگیرد منة علی العباد مسئله قضا در آنجا

نمی‌تواند مطرح باشد. بله اگر کسی انجام نداده باشد آن یک مطلب دیگر است اما اینکه اگر کسی بخاطر تقلیدِ خلاف، از شخصی تقلید کرده و کشف خلاف برایش شده که این مقلدش حکم خلاف گفته، بالاخره در هر صورت ما انزل الله را ایتان نکرده در حالتی که اجماعی است که این در اینجا صحیح است. این اجماعی است نه بخاطر اینکه کشف از قول معصوم می‌کند، نه، بخاطر این است که همان کسی که می‌گوید نبایستی این را قضا کند، عقلش اصلاً به او اجازه نمی‌دهد که حکم به قضا کند. چطور ممکن است یک فقیهی بیاید و بگوید به مقلدی که آمده تقلید کرده از یک مقلدی و بعد کشف خلاف شده که این مقلد حکمش اشتباه بوده یا اینکه این طور به نظرش می‌رسد، بر اساس موازین عملی را انجام داده، کدام فقیه می‌گوید آقا بیا دوباره این را انجام بده؟ آنوقت این قضیه را اسمش را اجماع می‌گذارند. این مسئله اجماعی نیست، مسئله عقلی است، یک مسئله عادی است نه اینکه اجماعی باشد.

همین طور در مورد شهرت و امثال ذلک، در مورد اینها هم با توجه به اینکه خوب ... عمل به شهرت در این صورت ما نمی‌توانیم [استناد] کنیم. همین روایتی که الان در بحث اصول این روایت را خواندیم که الاسلام یَجِبُ ما قبله الان بشدت این روایت مورد طرد و بطلان قرار گرفته دیگر و... در حالتی که چه کسی هم طرد می‌کند؟ یک شخصی مثل فرض کنید که آقای خویی، در حالتی که ما قطعاً می‌دانیم هم روایت درست است و هم...، گرچه می‌گویند این روایت، روایت مرسل است اما لسان روایت و خلاصه مضامین روایت، اینها همه دلالت بر صحت و اینها می‌کند با توجه به اینکه ما آن اخلاق و رفتاری که از پیغمبر سراغ داریم اقتضاء می‌کند. شهرت هم مثل همین، بر طبق عقاید و منویات خودشان یک روایت را عمل می‌کنند و یک روایت را کنار می‌گذارند، از کجا می‌دانیم که این شهرتی که الان آمده این روایت را گرفته، این روایت را کنار گذاشته، این دخل و تصرفات ذهنی خودش نبوده؟ بر اساس اینکه این را امام گفته نیامده این را انجام بدهد، بر اساس تقویت فکری، بر اساس ترجیح، بر اساس هزار تا سلیقه و اظهار سلیقه در تعارض بین روایتین آمده یکی را گرفته، آن وقت ما می‌گوییم این روایت مشهور است.

سؤال: می‌توانیم بگوئیم این یک سیره‌ای بوده که نسبت به این روایت در طول تاریخ، به آن عمل نمی‌کردند، کل مسلمین عمل نمی‌کردند حالا ممکن است این از خود امام رسیده باشد ولی ما این را نداریم به لفظ که از امام رسیده باشد ولی در عمل، مسلمین به این روایت عمل نمی‌کردند.

جواب: این تحقیق از مجتهد است، مجتهد باید تحقیق بکند ببیند یک همچین سیره‌ای بوده و

سؤال: یعنی سیره در دست ما نیست؟

جواب: نیست، چون نیست ما هم نمی‌توانیم به آن عمل کنیم. یعنی چون این سیره در دست ما نیست حالا ما نمی‌توانیم بگوئیم که چون شیخ صدوق در من لایحضر فتوا به این روایت داده و علمای اطراف خودش هم آن روایت خلاف را گرفتند پس... نه، لعل اینکه شیخ صدوق هم بر اساس ذهنیات خودش آمده فتوی داده ما نمی‌توانیم این را بعنوان یک شهرت بگیریم حتی اگر از قدماء باشند. آخر می‌گویند اگر شهرت مربوط به قدماء باشد این حجت است اگر متأخرین باشند نه. قدماء هم باشند همین حرف را می‌زنیم، نسبت به قدمائیش هم همین طور است. روایتی است که فهم طرف و راوی نرسیده به این قضیه و رد کرده، خوب شاید این از اصح روایات باشد. پس بنابراین در اینجا شهرت نمی‌تواند...، بله بعنوان یکی از موارد ترجیح می‌تواند مورد نظر قرار بگیرد نه بعنوان اینکه آخر الکلام، این مسئله باشد، مطلب به این کیفیت نیست.

حالا این مطلب در اینجا هست [که] اولاً اصالة الاجتماع و یا اصالة الفرد و...، از نقطه نظر عقلی

این مسئله محل تأمل است. ما چیزی را در اجتماع که به نفس اجتماع، ارزش و قیمت داده باشد بدون توجه به مسئله دیگری، نداریم. یعنی الاجتماع بما هو هو، المدنیة بما هو هو، الکثرة بما هی هی، ما یک همچنین مسئله‌ای نداریم. خب اجتماع چیست؟ اجتماع عبارت است از افرادی که این افراد در یک محیط مخصوص با همدیگر جمع می‌شوند و اسم این را اجتماع می‌گذارند. خب صرف تجمع افراد، این در تعارض با یک مسئله نمی‌آید حکومت را به اجتماع بدهد و اصل را بر اجتماع بگذارد. نمی‌آید این کار را انجام بدهد الا در مواردی که آن موارد، مسئله حق و باطل نیست، مسئله صرف یک اختیار ظاهری است. فرض کنید من باب مثال در تعارض بین آنها، آن مسئله اجتماع [ترجیح] دارد. فرض کنید چند نفر با هم یک جایی می‌روند، یک نفر می‌گوید من دلم می‌خواهد الان ماشین اینجا نگه دارد ناهار را اینجا بخوریم. چند نفر هم می‌گویند ما دلمان می‌خواهد فرضاً ماشین پنج فرسخ بالاتر نگه دارد، سر فلان چشمه غذا بخوریم، خب در اینجا فقط تعارض بین دو اختیار است، هیچ جهت رجحانی بر یکدیگر ندارند، مسلم در آنجا آن کثرت افراد ترجیح پیدا می‌کند بر این. اما اگر من باب مثال طرف بیاید و بگوید که آقا من ناراحتی معده دارم، چون ناراحتی معده دارم الان باید ماشین را در اینجا نگه دارید، بقیه هیچ ناراحتی هم ندارند، هیچ طورشان هم نیست، در اینجا ما نمی‌توانیم بگوئیم الان اصالة الاجتماع حکومت می‌کند و این اختیار را از این می‌گیرد

سؤال: در شوری داریم، وقتی که در شوری اکثریت بر یک مبنایی حکم کردند [نظر اکثریت اعمال می شود]

جواب: [این به خاطر این است که] الان در آنجا حق مخفی است. فرض کنید در اینجا دلیلی می آید، اینها می گویند فرض کنید الان ما باید به این دلیل در مدینه بجنگیم. افراد دیگر می گویند به این دلیل باید در بیرون مدینه بجنگیم، این جنگ و این حرب و این دفاع در خارج از مدینه باید قرار بگیرد و هر کدام هم برای آن منوی و مدعای خودشان دلیل می آورند، اینجا ادله با همدیگر تعارض می کند و احدهما بر دیگری تعارض ندارد. باز قضیه کثرت در اینجا مطرح می شود.

اما اگر قرار باشد در اینجا دلیلی را که تمام آنها می آورند نگاه نکنیم، فرض کنید مثل حمزه، دلیلی که حمزه می آورد این است که می گوید عیب است برای عرب که بگویند آمدند در منازل و بلد و مدینه خود دفاع کردند! این ننگ است! این عار است! هذا عارٌ که بگویند آمدند دفاع کردند! بقیه هم می گویند بله بله! مسئله همین طور است! این ننگ و عار است برای ما و فلان، می رویم خارج [مدینه و در آنجا با آنها جنگ می کنیم].

آنجا بعضی ها می گویند اگر ما در مدینه باشیم اولاً: یک قوت قلبی برای اهلما هست. دوم اینکه می توانیم از آنها استفاده کنیم، آنها هم از پشت بام و اینها ما را تأیید کنند و از آن طرف هم ما به شوارع مدینه بیشتر آگاهیم و می توانیم آنها را در حصر قرار بدهیم و در این صورت مقاتله با آنها آسان می شود. خب اگر رسول خدا در اینجا باشد با توجه به اینها می گویند اینها دعاوی نفسانی است دیگر. این طرف دعاوی نفسانی است و لو اینکه این را یک نفر بگوید. لذا رسول خدا می آید جنگ در مدینه را ترجیح می دهد. بعد آنها که غلبه می کنند می گوید بسیار خب حالا که شما دارید این طور می کنید و راضی نیستید، این طور. چرا رسول خدا در اینجا می آید و قول آنها را ترجیح می دهد؟ چون شاید نمی خواهد توی ذوق آنها بزند. یعنی اینها با این وضعیت و با این کیفیت حالا که خودشان می خواهند این طور بکنند نمی آید توی ذوقشان بزند و خیلی برایشان مشکل هست، می آید با اینها مماشات می کند. ولی بعد در عین حال وقتی قضیه روشن می شود و آنها می فهمند اشتباه کردند حضرت می گوید آن حکمی را که خدا گفته من نمی توانم از آن حکم دست بردارم، آن حکم را [عوض] بکنم.

سؤال: در یک شورایی که همه از علماء باشند باز نمی توانیم اکثریت را در اینجا مطرح کنیم؟
جواب: نه نمی توانیم قرار بدهیم در اینجا. یعنی اگر در این شوری حاکم اسلامی متوجه بشود

که قول یک نفر از نظر موازین عقلی و تجربه و مطابقت با علوم و مصالح بر دیگران ارجحیت دارد، شرعاً در اینجا حرام است که قائل به اکثریت بشود.

و ما اصلاً در اسلام دمکراسی نداریم، ما در اسلام حق را داریم، حق میزان برای عمل است در اسلام، دمکراسی اصلاً میزان نیست. دمکراسی یعنی چه؟ دمکراسی یعنی بعد از پیغمبر همه رفتند سقیفه دیگر! دمکراسی شد دیگر! دمکراسی یعنی بر خلاف تصریح کلام رسول خدا آمدند دنبال، آن ابوبکر را گرفتند دیگر! این می شود دمکراسی! کنجایش دمکراسی است؟ دمکراسی یعنی حکومت اکثریت و آیه قرآن می فرماید: ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿الأنعام، ۳۷﴾ ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿الأعراف، ۱۳۱﴾ ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿الأنفال، ۳۴﴾ ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿یونس، ۵۵﴾ ... بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿النحل، ۷۵﴾ ... بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿النحل، ۱۰۱﴾ ... بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿الأنبياء، ۲۴﴾ ... بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿النمل، ۶۱﴾ ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿القصص، ۱۳﴾ ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿القصص، ۵۷﴾ ... بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿لقمان، ۲۵﴾ ... بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿الزمر، ۲۹﴾ ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿الزمر، ۴۹﴾ ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿الدخان، ۳۹﴾ ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿الطور، ۴۷﴾ ... وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿المائدة، ۱۰۳﴾ ... بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿العنكبوت، ۶۳﴾ ... أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿الحجرات، ۴﴾ این دمکراسی است دیگر!

شما الان نگاه کنید هم در اینجا و هم در کشورهای خارج، دمکراسی به چه می گویند؟ یعنی آن اشتباهی که آنها الان می کنند [این است که] آنها به اختیار بشر اصالت می دهند اما به انطباق این اختیار بر مصالح و مفسد نفس الامر به اصالت نمی دهند، این اشکال آنها است و اسلام از این نقطه نظر بر قوانین امروزی حکومت دارد. اسلام می گوید اختیار بما هو اختیار در اینجا ملاک نیست. اختیار با توجه به انطباقش بر مصالح، این برای اسلام مهم است و این ملاک، ملاک ارزش هست.

پس روی این حساب اجتماعی که در اسلام بر آن اجتماع اهمیّت داده شده، یدالله مع الجماعة، صلوة الجماعة خیر من کذا، مسائلی که مربوط به حج و اجتماع در حج آمده، افتراق از جماعت مسلمین اینقدر مذمت شده و امثال ذلك، همه اینها برای این است که این اجتماع، ظرفیت مناسب را برای تکامل افراد در این موقعیت فراهم و آماده می کند، همه اش برای این است. اجتماع است که در اجتماع، آن ظرفیت مناسب، آن امنیت برای تکامل پیدا می شود. یعنی اگر جامعه ای اجتماع نداشته باشد در آن جامعه امنیّت نیست، در آن جامعه خوف است، در آن جامعه تردید است، در آن جامعه

تشکیک است، نه اجتماع بما هو ملاک باشد، اجتماع که ملاک نیست. چون در این اجتماع و در این اُلْفَت و در این وُدّ، امنیت برای وصول به غایات و اهداف مهیا می‌شود لذا اسلام به اجتماع ارزش و بها داده. پس اجتماع مقدمه برای تکامل فرد است [به همین خاطر اجتماع دارای ارزش است] نه [اینکه] نفس الاجتماع من حیث هُوَ هو، این در اینجا موجب ارزش و اینها باشد. حالا گیرم بر اینکه اجتماع باشد اما افراد در این اجتماع به تکامل نرسند، این اجتماع چه فایده دارد؟ پس ارزش و بهاء اجتماع، بهای مقدمی است نه [بهاء] غایی و ذی المقدمی است، ارزش و قیمت اجتماع، قیمت مقدمی است نه قیمت غایی. آنچه...

... فرض کنید یک اجتماعی هست که ۹۰٪ اینها غیر متلزمین و غیر متدینین هستند و ۱۰٪ اینها، عشر بالمیثه، اینها افراد متلزم و متدین هستند، خب در رای گیری نسبت به مسائل اخلاقی و...، اینها چه حکم می‌کنند؟ فرض کنید که می‌گویند آقا حجرات مشروبات خمر و سگریات باید مفتوح باشد در شورا! ما باید حکم بکنیم به اجتماع دیگر! ما باید مناظر وقیحه و قبیحه در شواطیء و سواحل داشته باشیم! حکم به اکثریت باید بکنیم دیگر! چرا در اینجا حکم به بطلان [تمام اینها] می‌کنیم؟ چون این اختیار اکثریت و این شور اجتماعی با مصالح و مفاسد نفس الامریه منطبق نیست. لا ینطبق هذه الدعاوی و هذه النیات بالمصالح النفس الامریه. و این ۱۰٪ منطبق است. پس این مهم است

در اسلام انطباق با مصلحت ارزش دارد نه نفس اجتماع من حیث هُوَ اجتماع و اگر می‌بینید در بعضی آیات قرآن و روایات و اینها [برای] اجتماع، اهمیّت قائل شده، این جنبه مقدمی دارد. پس یکی از مسائلی که در بحث ارتداد باید مورد توجه قرار بگیرد مسئله انطباق اختیارات فرد است با مصالح و مفاسد نفس الامریه که آیا اختیارات افراد یک جامعه با مصالح منطبق است یا منطبق نیست؟ در اینجا نه به فرد کار دارد نه به اجتماع، آنچه که برای اسلام و برای عقل در اینجا قابل پذیرش است این است.

اگر فرض کنیم من باب مثال یک اجتماعی می‌خواهد رای بگیرد که سم بخورد، آیا عقل در اینجا حکم می‌کند که سم در اختیار اجتماع بگذاریم؟ سم بگذاریم؟ یک اجتماعی رأیش تعلق می‌گیرد که قانون تجاوز به تمام نوامیس و این حرفها آزاد باشد مثل قانون فروید! آیا در آنجا اقتضاء می‌کند که چون جامعه این طور است، این ابزار و آلات را در اختیار آن جامعه قرار بدهیم؟ مگر در سویس این کار را نکردند؟! آقا در عرض ۶ ساعت تمام شهر، استکهلم بود یا سویس بود، همه به هم ریخت! ریختند در خانه‌ها و...! چرا؟ چون قانون رفت کنار. اجتماع این است! اجتماع دنبال انحراف می‌گردد،

دنبال اظهار و ابراز منویات می‌گردد و هیچ دلیلی نیست بر این که تمام منویات با مصالح منطبق باشد. دلیلی وجود ندارد. پس بنابراین عقل حاکم است بر اینکه آن اختیاری در جامعه ممضی است که آن اختیار با موازین عقلی و عدم مزاحمت با حقوق فطری و اولیه دیگران تعارض نداشته باشد، آن ممضی است. اگر تمام افراد اجتماع با اختیاراتشان با حقوق و اختیارات افراد دیگر تعارض داشته باشند عقل این را قبول نمی‌کند.

لذا در مسئله حضرت یونس که بعضی‌ها و حتی مفسرین اهل تسنن گفتند که در اینجا فرد فدای اجتماع شد، این غلط است. فرد فدای اجتماع نمی‌شود یعنی فرد فدای اجتماع من حیث هو اجتماع نمی‌شود. فرد با یک مصلحت اهمّ در اینجا در تعارض قرار می‌گیرد و برای رسیدن و وصول به آن مصلحت اهمّ، فرد در اینجا باید اعمال و اقدامی بکند. یعنی در اینجا حضرت یونس که آمد خودش را در شکم ماهی انداخت این در وهله اول بر اساس قرعه بود، در وهله دوم اگر هم بر اساس قرعه نباشد از باب حفظ جان افراد بیشتر، در اینجا یک نفر باید این فداکاری را انجام بدهد. منتهی این فداکاری نه از باب از بین رفتن این شخص است بلکه از باب عمل به وظیفه و تکلیف است نه اینکه این خودش را فدا کرده و این از بین رفته، از بین نرفته، به تکلیف عمل کرده. یعنی در واقع ثواب شهید را به او می‌دهند. هیچ وقت در منطبق عقل، عقل نمی‌آید جامعه‌ای را بر یک فرد غلبه دهد. عقل همیشه می‌آید بر منطق یک حکمی را بار می‌کند.

لذا فرض کنید من باب مثال اگر قرار باشد در جامعه‌ای ۱۰ نفر از بین بروند و یک نفر بماند...، لذا ما در مسئله عدالت و امثال ذلک این حرفها را زدیم و می‌زنیم دیگر، اگر قرار باشد در یک جا چند نفر از بین بروند [و] دوران امر بین این باشد [که این چند نفر از بین بروند یا یک عالمی از بین برود] عالم مقدم بر آنهاست و عالم را نباید فدا کرد. این مسائل هست دیگر. فرض کنید چند نفر در صف نانویی، خبازی ایستاده‌اند، چند تا آدم بیکار بجای اینکه در خیابان بایستند و سوت بکشد حالا آمده در صف خبازی و می‌خواهد نان بخرد، ولی از یک طرف یک نفر نیاز و احتیاج دارد و عالمی هست که باید برود سر درس و این حرفها، خباز باید به این زودتر نان بدهد، این نباید برود پشت صف.

سؤال: یک روایت هم در این زمینه وارد شده، در مورد شریح قاضی که امیرالمومنین فرموده‌اند هر گاه در محکمه، عالم و قاری و حافظ قرآنند که یک صف جداگانه بر آنها بگذارید
جواب: بله، صف جداگانه برای آنها بگذارید، این یک. در مورد حرب هم واقع شده که آنهایی که قاریان قرآن هستند به جنگها در جبهه نفرستند، از بین می‌روند.

تلمیذ: آیه نفر: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيُبَيِّنُوا
فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿التوبة، ۱۲۲﴾

استاد: آیه نفر و...، چون در جنگ یمامه که اتفاق افتاد خیلی از آن قاریان قرآن شهید شدند و...،
اینها مال این است که در اینجا عقل حاکم است که مسئله کثرت در اینجا مطرح نیست، مسئله واقع و
نفس الامر در اینجا باید مورد دقت و توجه قرار بگیرد. حالا این بحثش ادامه دارد انشا الله برای روز
بعد.

اللهم صل على محمد و آل محمد